

404

یادداشتی برای لزوم توجه به شانس به جای مهارت های توسعه فردی

آیا راهی غیر از شانس برای موفقیت وجود دارد؟ آیا افرادی که از همین مدارس علمیه معمولی شروع کرده اند و همین برنامه آموزشی که همه طلاب باید فراگیرند را آموخته اند، اما الان به افراد موفقی تبدیل شده اند که تریبون دارند و فرصت این را پیدا کرده اند که به اسلام و امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف خدمت کنند، غیر از اینکه بخت یارشان بوده و دری به تخته خورده تا چنین سرنوشتی سراغشان بیاید، راه دیگری برای موفقیت داشته اند؟

چه کنیم که بخت یار ما نیز بشود و شانس در خانه ما را نیز بزند. چه کنیم که درها برای ما هم به تخته بخورند و ما هم برای خدمت به اسلام و امام زمان (عج) تبدیل به سربازی آماده و فداکار شویم. چگونه نشانی خود را به بخت بلند بدهیم تا زنگ خانه ما را به صدا در بیاورد. سهمیه شانس را در کدام مدرسه علمیه و در کدام دفتر مرجع تقلید و به دست کدام بزرگی تقسیم می کنند تا شبانه روز خود را در صف آن بگذرانیم.

آیا آن ها که بخت یارشان بوده، او را دیده اند؟ آیا می توانند اوصافش را بیان کنند تا به جای اینکه منتظرش بنشینیم، ما به دنبال بختمان کوچه کوچه بگردیم و با یافتنش خوشبخت شویم. اگر بخت یافتنی است پس چرا از هر بخت یاری که نشانی بختش را می گیرم او را انکار می کند و او را نادیده می پندارد، گویی که به مدد زانوی خودش به آن جایگاه رسیده و دست دیگری از آستین شانس او را یاری نکرده است.

اصلا بیایید این افراد موفقِ بخیل که به ما راه میان بر را نشان نمی دهند، کنار بگذاریم و رهایشان کنیم و خود راه چاره ای بجوییم که به قول مرحوم مغفور شاعر پشت ماشین نویس سرگشته به دنبال بختی..... گشتم نبود! نگرد نیست.

حالا که گشته اند و نیست و همه انکارش می کنند، پس راهی باید ساخت. زیرا که ما وقتی قدم به جاده سربازی حضرت حجت (عج) گذاشتیم، نیامدیم تا شانس دست ما را بگیرد، بلکه آمدیم تا همان بخت دستگیر دیگران باشیم. حالا که راه را نمی یابیم آن را خواهیم ساخت تا دیگران را به راه فرا بخوانیم و همراه کنیم.

بیایید قبل از اینکه راه را بسازیم قصه راه زندگی دو نفر از دوستانم را برایتان خیلی کوتاه و مختصر تعریف کنم. مجید و ابوالفضل هر دو بعد از فراغت از سطح سه در آزمون قضاوت شرکت کردند و هر دو قبول شدند. مجید را در اواخر دوران کارآموزی ناراحت و بی انگیزه یافتم. علت را که جويا شدم می گفت دو بار در اختبار نهایی رد شده است. می گفت اصلا این کار با روحیات من همخوان نیست. من را برای قضاوت نیافریده اند. همان بهتر که قبول هم نشدم. می گفت اگر نتواند در اختبار سوم نمره قابل قبول کسب کند باید دفتردار قضات دیگر یا کارمند قوه شود. می گفت اما ابوالفضل شانس آورده است و در اختبار اول با نمره عالی قبول شده است و همزمان با کارآموزی بازپرس هم شده است. می گفت انگار او را برای این کار ساخته اند و گل او را با قضاوت سرشته اند. حالا مجید داشت به عمر رفته خود و فرصت های دیگری که از دست داده بود و پیشنهاد های دیگری را که رد کرده بود افسوس می خورد.

سوال اصلی این بود. چرا مجید قبل از اقدام برای قاضی شدن، به تناسب روحیات خود با شغل قضاوت توجه نکرده بود. چرا خود نشناخته به این راه قدم نهاده بود؟ ولی واقعا حیف شد که بخت یارش نبود.

این را که گفتم خاطره علی پسر خاله ام نیز در ذهنم زنده شد که می خواست تصمیم بزرگی بگیرد و برای ازدواج، با انتخاب یکی از دو دختری که نشان کرده بود، آینده و سرنوشتش را رقم بزند. اما او هم شانس نیاورد و با یک تصمیم احساسی زندگی خود را تباه کرد. قطعاً شما نیز اگر به اطرافیان خود بنگرید از این دست افراد بخت برگشته خواهید یافت که به دلایل گوناگون تصمیمات اشتباهی در زندگی گرفته و اکنون از گذشته خود پشیمانند.

چه باید کرد تا ما نیز دچار سرنوشتی مانند آنچه بر مجید و علی گذشته بود نشویم؟ چه راهی باید یافت و اگر نیافتیم چه راهی باید ساخت؟ بله قطعاً جوابی وجود خواهد داشت. جوابی ساده و صحیح. جوابی به روشنی روز. به همان روشنی اعتقاد شما به توهم بودن شانس و خواب و خیال بودن بخت. به همان دلیل که دهها بار از ابتدای خواندن این مطلب، نگارنده را در ذهن خود منکوب کرده اید که چرا همه چیز را به بخت و اقبال روزگار گره زده و به دنبال اثبات چیزهای نابودنی است.

راه ساده است و راه حل موجود. ما برای ساختن آینده موفق در زندگی و مسیر طلبگی باید ابتدا خود را بسازیم. خود را رشد و مهارت های خود را توسعه بدهیم. زیرا آینده چیزی جز گام هایی که امروز برمی داریم نیست. باید از سرنوشت تلخ دیگران درس بگیریم و راهی که آن ها پیش رویشان دیدند و نرفتند را انتخاب کنیم.

ده ها سال است که این راه ساخته شده است. فقط کافی است اراده کنیم و قدم در آن بگذاریم. آموختن مهارت های ده گانه زندگی همان بخت و اقبال نادیده است برای کسانی که به دنبال آن هستند. به راستی اگر مجید قبل از انتخاب اشتباه آینده اش به خودشناسی و خودآگاهی رسیده بود اکنون پشیمان نبود. علی اگر مهارت تصمیم گیری را آموخته بود، تصمیم اشتباه نمی گرفت. دوستانی که با شما وارد حوزه شده بودند اگر انتخاب این مسیر را آگاهانه و با مهارت رقم زده بودند، اکنون پس از چند سال تحصیل در حوزه مجبور به ترک آن و انتخاب سرنوشت دیگری پس از صرف عمر و جوانی و به هیچ گذراندن ایام طلایی زندگی شان نبودند.

راز موفقیت، شانس، بخت و اقبال روزگار همین راه است. رحمت پروردگار و نعمت روزگار برای همه یکسان می بارد. اما آنکه بامش بیش، برفش بیشتر است. آنکه خود را توسعه داده و مهارت های توسعه فردی را فراگرفته و سعه وجودی کسب نموده است، از اقبال بیشتر روزگار برخوردار است. چون ظرفش را بزرگتر و ظرفیتش را بیشتر کرده است.

ابوالفضل نیز همین را بعدها به من گفت که پس از تحقیق بسیار و مشورت با اهل فن، این راه را برگزیده و بی گذار به آب زده است. او می گفت اگر به چرخ دنده های موتور محرکه نظام اسلامی نگاه کنی و نگاه سیستمی به حکومت داشته باشی، می فهمی که قوه قضائیه مهمترین رکن نظام است و یک طلبه فداکار و با انگیزه باید برای ایفای مهمترین نقش در این نظام آماده باشد. در میان این افاضاتش می فهمم که شانس ابوالفضل نیز در آموختن مهارت تفکر سیستمی رقم خورده است.

آری توسعه مهارت های فردی، پی و پایه ای است برای ساختن ستون های رفیع موفقیت. اگر پی ساختمان طلبگی را محکم بسازیم، می توانیم علم اسلام را با قدرت بر آن نهاده و برای حضرت ولی عصر (عج) علمداری کنیم. علمداران اسلام برای پاسخ به ندای غربت امام عصر باید دستان علم گیر خود را تقویت کنند تا پرچم اسلام را افراشته و در احتزاز نگاه دارند تا بتوانند به دست صاحبش برسانند.